

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مبار  
بین بوم و بر زنده یک تن مبار  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

موسی  
۲۰۱۹ اکتوبر

## "قسمت اول"

### مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۱۸

#### ۵ - فاجعه ثور و نقش روسها در آن:

هر چند بررسی فاجعه هفت ثور ۱۳۵۷ با در نظرداشت تمهیدات اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی که به خاطر آن گرفته شده بود و همچنین جریان کودتا و عواقب خونبار و اسارت آور آن در تمام ساحات ایجاب کتاب جداگانه ای را می نماید که امید است زمانی صاحب این قلم نیز توفیق تدقیق همه جانبه در آن زمینه را یافته و با نگارش آن حداقل دین خویش را نسبت به قربانیان آن فاجعه، میهن در خون خفته و اندیشه های پیشرو عصر که بنافق با لجن فاجعه آفرینان آسوده گردیده، ادا نمایم؛ با آنهم طی این مختصر همانطوری که از عنوان مطلب برمی آید خواهم کوشید تا دست دراز روسها را (نهاد های وابسته به روس "مثل ک. ج. ب." و "جی. آر. یو.") "استخارات ارتش شوروی" را در جریان آن رویداد خونین رو نموده، در ضمن یکی از خونین ترین و وحشیانه ترین وقایع قرن بیست افغانستان را که به وسیله مدعیان کاذب (مارکسیزم لینینیزم - یکی از بزرگترین قربانی ها در دوران حاکمیت مزدوران روس - ، حزب پیشاہنگ طبقه کارگر، فرزندان صدیق خلق ...) صورت پذیرفته، از درون تاریکی هائی که عمداً به وسیله (حدخا) به وجود آمده و توسط به اصطلاح مؤرخین، واقعه نگاران و مؤلفین خادم و با غرض چون فرهنگها، رشته ها و سیستانیها که خود با غنون در آغوش ناپاک عجوza هزار داماد (بیرک کارمل) در پست های مشاوریت صدارت و معنویت شورای انقلابی باید به مردم حساب پس دهد - نباید فراموش کرد که مزدوران روس تمام جنایات شان را به اتفکای فیصله های شورای انقلابی نام نهاد شان عملی می کردند - و یا ناآگاه که کمترین اطلاعی در زمینه تحقیق یک پدیده تاریخی و اسالیب کوشش و نگرش آن نداشته، عمری را به مذاхی و طومارنویسی گذشتانده اند، نیز به مثابه حقیقت مطلق به خورد دیگران داده شده، بیرون کشیده در معرض دید همگان قرار دهم. باشد بدین وسیله ضمن دنبال نمودن هدف این مختصر که همانا روشنگریست مشت دروغگویان (حدخا) و کاسه لیسان حقیرتر شان را نیز باز نمایم. مگر قبل از پرداختن به این موضوع، تذکر چند نکته الزام اجتناب ناپذیر می باید که می باید نخست بدان پرداخت.

با آن که فاجعهٔ ثور را اکثریت نسل ما که آن هنگام در کابل حضور داشتند خود شاهد بوده و فردای آنروز شوم بقایای اجساد کشته شدگان سرنشینان تانکها را بالای شاخه‌های درختان مقابل دروازهٔ شرقی کاخ ریاست جمهوری که چهارمانان دفاع از آزادی افغانستان آنها را نابود نموده بودند اکثراً به چشم دیده اند، اما نفس فاجعه، چگونگی جریان آن، نقش و دخالت نهادهای وابسته به روسها در آن، ترکیب قوای، حیات شخص داود، تلاش‌های مذبوحانهٔ سردار حیدررسولی وزیر دفاع آنوقت، بی مبالغه مقامات امنیتی داود در نگهداشت رهبران (حدخا)، فلچ کامل استخبارات نظامی و ملکی رژیم و بالاخره حمام خونی که در تعاقب آنروز به وجود آمد و ده‌ها سوال دیگر از جمله مطالبیست که با وجود قرب زمانی بنابر خواست طرف غالب (حدخا) و عدم دسترسی به آنچه از مغلوب فاجعه باقیمانده، به ویژه عدم اطلاع از چگونگی جریان وقایع در داخل ارگ، با کمال تأسف از لحظهٔ تاریخی در ابهام کامل باقیمانده است. چه عده‌ای از واقعه نگارانی که در آن باره فلم زده اند (دستگیر پنجشیری، نبی عظیمی، قدوس غوربندی، سلطان علی کشتمند، اعظم سیستانی، عزیز عزیزی، حسن شرق ...) از آنجائی که از متعلقان (حدخا) و خود در فاجعه افرینی تا حدودی نقش بسزایی داشتند الزاماً نوشته‌های آنها نمی‌تواند معیار حقیقت قرار گیرد، چه این افراد و ده‌های دیگر مانند شان، ضمن دفاع از مواضع شخصی و حزبی، مکلفتهای معینی نیز از طرف بادر (سوسیال امپریالیزم شوروی) داشته اند که نمی‌توانستند از آن عدول کنند.

آن عده از قلمزنان دیگر به اصطلاح افغان و خارجی که گویا تاریخ این فاجعه را تحریر داشته اند، مانند "آقایان" "رشتیا، فرهنگ، مجددی، صمد غوث"، برخی از آنها ضمن حفظ حب و بعض معینی در قبال این و یا آن فرد و دخالت دادن آن در بیان وقایع یا اصول و پرنسیب‌های تاریخ نویسی متعهده‌های و مدرن آشنائی نداشته (انتقادات جنجالی آقای کاکر از موضع یک استاد تاریخ با بازماندگان و حواریون "فرهنگ و رشتیا" که با تأسف در همان سطح باقیمانده و هیچ‌گاهی نتوانست عمق لازم را با بیان و نگرش مادی تاریخی قضایا بیابد خود شاهد گویائیست بر صحبت این ادعا) و یا هم اگر اندکی از گذشته‌ها چیزی به خاطر داشتند نه تنها گذشته‌های گذشته نمی‌توانست در تحلیل و ارزیابی چنین قضیهٔ مغلقی کاف دهد بلکه تکیه یک جانبه‌آنها به مواد و مدارک غرض آلد طرف غالب و قسمًاً اشتراک عملی در بعضی پروژه‌های آنها (اشغال به وظایف مشاور وزارت و یا صدارت در زمان حاکمیت روسها بر افغانستان هر چند موقتی بوده باشد) اهمیت تاریخی اثر آنها را زیر سوال برده در بهترین صورت فقط می‌توان به آنها به مثابه یکطرف قضیه نگریست.

و اما تلاشهای مذبوحانه (حسن شرق) که ظاهرًا در تمجید از داود است، اما در بطن خود تکرار طوطی وار گفته‌ها و خواسته‌های قلمزنان (حدخا) می‌باشد (اشاره به کشته شدن مجتب الرحمن رهبر بنگلادیش با تمام فامیل و یارانش در جریان کودتا و تمجید داود از چنان روندی، شهادت دم روباه را مانند است در خدمت گفته روباه. - گویا این داود بود که با خیره سری خود و فامیلش را به کشتن داد - ) قرار دارد. نویسنده‌گان خارجی‌ی که در این مورد فلم زده اند از آنجائی که امکان هیچ گونه تحقیق مستقل برای شان موجود نبوده ناگزیر گفته‌ها و فرضیه‌های شان را بر روی ادعاهای جنایتکاران (حدخا) متکی و استوار ساخته اند. در حالی که از جانبی عدم موجودیت حتی یک سند کتبی از طرف مغلوب در تمام جریان وقایع آنروز، عدم دسترسی آزاد به گفته‌ها و حتی اجساد طرف مقابل که با توجه به علت مرگ ( محل اثبات، افتادگی اجساد در کنار هم و یا جدا از هم، چه تعداد به وسیله گلوله و چه تعداد با وسایل دیگر به قتل رسیده بودند، آیا به غیر از گلوله ای که باعث مرگ گردیده اثار جراحات، ضرب و شتم دیگری در اجساد دیده می‌شد...) و محل آن می‌توانست اندکی روشنگر قضایا باشد، قتل عام تمام آنهایی که در روز فاجعه در ارگ و در کنار "داود" قرار داشته اند (راجع به مصاحبه خانم "گلای داود"، ادامه حیات، نجات از بند و سکوت "عزیزانه واصفی"

و "جلالر" بعداً به تفصیل صحبت خواهم کرد) و تیر بارانهای متواتر و بلاقطع جنرالان، افسران و کارمندان عالی رتبه غیر حزبی دولت داود از همان نخستین روزهای تصرف قدرت با فاجعه ثور و ده ها عامل دیگر مواعیست سر راه یک مؤرخ متعدد تا با مسؤولیت مسلکی آن فاجعه را شگافته، دروغ را از راست و سره را از ناسره جدا سازد - کاری که با نأسف تا کنون صورت نگرفته و نمی توان زیاد امیدوار بود تا در آینده قریب نیز چنان اثری ترتیب و تدوین گردد که پاسخگوی تمام سوالات باشد -.

كمبود و تا حدودی فقدان چنین مدارک و استنادی، مؤرخ را وامی دارد تا درمورد یکی از جلادان خاندان طلائی دست به عصا حرکت نماید تا نکند خود تاریخ را تحریف و دیگری را بنافق در پیشگاه تاریخ تأیید و یا تخریب کرده باشد. بلافضله در همین رابطه باید افزود که برخی از دیرامدگانی که می خواهند زودتر از همه به قرب و منزلتی دست یابند و راهی را که دیگر کاسه لیسان و ستایشگران در طی یک دوران طولانی خدمت به دربار و خاندان غدار طلائی پیموده اند یک شبیه پشت سر گذارند، به سیاستها و عملکرد "داود" بعد از کشته شدنش چنان بر وی ممتازند که گوئی همین افراد تا (۶ ثور ۱۳۵۷) خود در خدمت آن جبار قرار نداشته و پای قرارداد های اسارتیار را به نمایندگی از دولت "داود" امضاء نکرده اند. بدون آن که خود را در مظان اتهام دفاع از زندگی جبارانه "داود" و سیرت این جlad بيرحم قرار دهم باید بيفرايم:

در تاریخ معاصر افغانستان اگر "داود" زمانی به طرف شوروی دست دراز نموده، او لاً به تصدیق تمام مؤرخین افغان و خارجی این اقدام یک اجبار تاریخی بود چه در شرایطی که حلقه زندگی سیاسی رژیم روز تا روز بر "داود" و حکومتش از طرف فرزند خلف استعمار بریتانیای کبیر یعنی مولود ناخجسته ای به نام (پاکستان) تنگتر می شد و غرب نیز به هیچ وجه حاضر نبود تا لاقل در پهلوی حمایت قیاس ناپذیر از این مولود ناخجسته مادر خوار (پاکستان) گوشة چشمی هم به طرف نماینده سیاسی خاندان غدار "طلائی" نموده سقوط محتم آنها را به تأخیر اندازد، هیچ راه دیگری برای "داود" مستبد وجود نداشت به غیر از مراجعت به شوروی. این امر زمانی می تواند درست گردد که بدانیم حاکمیت هائی از نوع حاکمیت خاندان "طلائی" که همیشه با "مقرری" های استعمار زندگانی نموده اند، اصولاً با چیزی به نام "اتکاء به نیروی خود" آشنا ندارند.

ادame دارد